

یک نظریه درباره اسامی خاص - توصیفات معرفه

محمدعلی عباسیان چالشتری

دانشگاه پیام نور

چکیده:

یکی از مباحث جدال‌برانگیز و در عین حال اساسی، در قلمرو فلسفه زبان و منطق فلسفی، از هنگام آغاز قرن بیستم، در مورد اسامی خاص و توصیفات معرفه بوده است. فیلسوفانی که به اسامی خاص و توصیفات معرفه پرداخته‌اند، هم‌زمان با مشکلات بسیاری نیز روبرو بوده‌اند. در این میان یکی از جدی‌ترین مشکلات، مشکل اسامی - توصیفات تهی است. این مقاله نخست به معرفی و ارائه برخی از نظریات برجسته و مؤثر، از جمله نظریات ماینونگ، راسل، فرگه، استراسون و دنلان، پرداخته است. پس از آن به راه‌حل‌های تدارک دیده شده برای مشکل یاد شده پرداخته است. و در نهایت هم، بر پایه متون گرایش قضیه‌ای *de dicto/de re* و تمایز قضیه شخصی/ کلیه، نظریه‌ای جدید درباره اسامی خاص - توصیفات ارائه داده است؛ نظریه‌ای که می‌توان زمینه‌های آن را در نظریات فوق ردیابی کرد.

کلید واژه‌ها: اسم خاص، توصیف معرفه، معنی، تمایز جمله / قضیه، قضیه شخصی / کلیه، کاربرد دوگانه زبان، گرایش‌های قضیه‌ای *de dicto/de re* اصل

جانشینی، مشکل معدومات

۱- اسامی خاص^۱ - توصیفات معرفه^۲

1. proper names

2. definite descriptions

۱-۱- اشاره‌ای مقدماتی

در سال ۱۹۰۵ راسل در مجله Mind مقاله‌ای را تحت عنوان «پیرامون وصف عنوانی»^۱ به چاپ رساند که سرآغاز و منشاء تحولاتی عمیق و اساسی در تفکر فلسفی پس از خود شد. در این مقاله بسیار مشکل و پیچیده، راسل اندیشه‌ها و نظریات بدیعی را پیرامون اسامی خاص، و مخصوصاً توصیفات معرفه، ارائه نمود که در جای خود سنگ بنای بسیاری از مباحث در فلسفه زبان، منطق فلسفی و زبان‌شناسی نظری گردید. دو اندیشه اساسی نظریه راسل در این مقاله، که بعداً در آثار دیگری از او در ابعاد مختلف دنبال شد، «نظریه توصیفات»^۲ و «نظریه اسامی خاص»^۳ است. این دو نظریه نه فقط در نظریات معاصر پیرامون «تسویر»^۴ «اشاره» یا «دلالت»^۵، «ساختار ارجاع عبارات»^۶ و «قضیه»^۷ تأثیر به‌سزایی داشته‌اند، بلکه همچنین فیلسوفان زبان را به تفکر و تأمل جدی پیرامون مباحث بسیار مهم دیگری در باب «تقسیم کار زبانی»^۸ وادار کرده است. با توجه به همین ویژگی‌هاست که این دو نظریه در کارهای جدیدی که در مورد «معنی‌شناسی»^۹ زبان طبیعی صورت گرفته است، از اهمیت و موقعیت ممتاز و برجسته‌ای برخوردار گردیده‌اند.

۱-۲- تمایز جمله^{۱۰} / قضیه

انسان‌ها عموماً می‌توانند به تصدیقاتی درباره اشخاص و اشیاء جزئی و معین نائل شوند. آنان همچنین می‌توانند در شرایط و موقعیت‌های مختلف و به دلایل گوناگون، این تصدیقات را در قالب الفاظ مرکب تام خبری^{۱۱}، نظیر جملات حملیه^{۱۲}، به صورت

- | | | |
|---------------------------|---------------------------|---------------------------------|
| 1. on denoting | 2. theory of descriptions | |
| 3. theory of proper names | 4. quantification | 5. referring |
| 6. anaphora | 7. proposition | 8. division of linguistic labor |
| 9. semantics | 10. sentence | |

۱۱. مراد از «لفظ مرکب تام خبری» همان اصطلاح مشهور منطق‌دانان مسلمان است. از دیدگاه ایشان «لفظ مرکب تام» قولی است که به حسب ماهیت و مفهوم (معنای) آن احتمال صدق و کذب در آن می‌رود.

۱۲. از «جملات حملیه» نیز همان معنای مورد نظر منطق‌دانان مسلمان قصد شده است. از نظر آنان «جمله حملیه» مرکب تام ملفوظی است که تعبیری از قضیه‌ای است که در آن به صدق معنایی (محمول) بر معنایی دیگر (موضوع) حکم شود.

مکتوب یا شفاهی تعبیر^۱ کنند.

به این اعتبار می‌توان تصدیق تعبیر شده را «قضیه» نامید. خواهیم دید که از نظر راسل، «قضیه» معنای مدلول و معبر جمله‌ای است که توسط متکلم ادا می‌شود. جمله‌های زیر از این قسم جملات حمیله‌اند.

(۱) «فردوسی شاعر است».

(۲) «تهران دارای آب و هوای آلوده‌ای است».

(۳) «شما در حال مطالعه هستید».

(۴) «من در حال نوشتن هستم».

(۵) «آن زن کوتاه قد است».

افزون بر جمله‌های بالا، جمله‌های حمیلیه دیگری وجود دارند که، به نظر راسل، هر چند از نظر شکل دستوری^۲ مثل جمله‌های (۱) تا (۵) هستند اما در واقع این گونه نیستند. جمله‌هایی نظیر:

(۶) «کسی که در حال مطالعه این مقاله است فیلسوف است».

(۷) «مردی را ملاقات کردم».

(۸) «برخی دانشجویان کوشا هستند».

(۹) «همهٔ انسان‌ها فانی هستند».

۱-۳- قضیهٔ شخصی/ کلیه^۳

از دیدگاه راسل، شکل کلی جمله‌های حمیلیه (۱) تا (۵)، اگر بتوان آنها را «شخصیه» نامید، به صورت « $G a$ است» می‌باشد. « a » عبارت اسمی مفرد است که به شخص یا شیئی معین، که معنای « a » است، اشاره می‌کند، و « $G...$ است» نیز یک عبارت محمولی یک موضعی است که وصفی را بر a حمل کرده (اسناد داده) است. به اعتقاد راسل « a » «عبارت اشاره‌ای محض^۴»، یا «اسم خاص منطقی^۵»، است و a یعنی مشارالیه آن، معنای آن اسم است. بنابراین جمله « $G a$ است» صادق است، اگر و تنها اگر، a G باشد.

1. express

2. grammatical form

3. singular/general proposition

4. strictly referring expression

5. logically proper name

با بهره‌گیری از تمایز جمله/قضیه، می‌توان گفت، از نظر راسل، قضیه‌ای که با ادای جمله «a است» تعبیر می‌شود درباره^۱ (از) ^۲ مدلول و مشارالیه (معنای) «a» است. ما این قضیه را، به تبعیت از نیل (ص 5-3) قضیه^۳ شیء - وابسته، یا همانند منطق دانان مسلمان و کاپلان (ص 319) قضیه^۴ شخصی، می‌نامیم. بنابراین قضیه^۵ شخصی، قضیه‌ای است که درباره^۶ شیء یا شخص معینی است که مصداق و مشارالیه عبارت اشاره‌ای^۳ است که موضوع جمله^۷ شخصی معبر واقع گردیده است؛ قضیه‌ای که اگر مشارالیه «a» وجود نمی‌داشت، نمی‌توانست تعبیر شود و یا اینکه مورد اذعان و اعتقاد قرار گیرد. در اینجا تعین قضیه‌ای که توسط دارای «a است»، تعبیر می‌شود کاملاً وابستگی به تعین شخص یا شیئی دارد که توسط «a» به آن اشاره می‌شود.

اما وضعیت جمله‌های (۶) تا (۹)، و همچنین جمله‌هایی که در محل موضوع دستوری خود واجد توصیفی معرفی هستند، مانند:

(۱۰) «نویسنده شاهنامه شاعر است».

(۱۱) «رئیس جمهور ایران عاقل است».

با جمله (۱) تا (۵) تفاوت دارد. به نظر راسل در هر کدام از این جمله‌ها «وصفی عنوانی»^۴ و^۵، یعنی «کسی»، «مردی»، «برخی دانشجویان»، «همه انسان‌ها»، «نویسنده شاهنامه» و «رئیس جمهور ایران» موضوع دستوری قرار گرفته است، که ضرورتی ندارد حتماً دارای «موصوف» باشد، بلکه چه بسا نیز فاقد موصوف باشد.

عبارات مسوّر و هم‌چنین «توصیفات نکره^۶» و «توصیفات معرفی» (که به صورت «یک چنین - و - چنان^۷» و «چنین - و - چنان^۸» می‌باشند)^۹ از جمله عبارات وصفی عنوانی

1. about

2. of

۳. به نظر اینجانب «عبارت اشاره‌ای» راسل همان، «اسم جزئی» منطق دانان مسلمان می‌باشد.

۴. «وصف عنوانی» در اینجا در همان معنای معهود منطق دانان مسلمان به کار برده شده است.

5. a denoting phrase

6. indefinite descriptions

7. a so - and - so

8. the so - and - so

۹. از جمله علامت‌های توصیفات معرفی در زبان عربی «ال» تعریف است و از نشانه‌های توصیف نکره

هستند که هر چند به لحاظ دستوری ممکن است در محل موضوع جمله قرار گیرند، اما قضیه تعبیر شده با جمله ادا شده مشتمل بر آنها، درباره شخص یا شیئی خاص و معین نیست (که در واقع به وصف موضوع و محمول متصف می شود).

در این حالت از تألیف این عبارات با محمول (یک موضعی)، جمله‌ای به وجود می آید که در هنگام ادای آن، قضیه‌ای تعبیر می شود که مشروط و وابسته به وجود شیء یا شخصی نیست که متصف به وصف موضوع (و محمول) شود. به بیان دیگر تعیین قضیه‌ای که توسط ادای این گونه جملات تعبیر می شود، به تعیین و وجود شیئی که وصف عنوانی موضوع را تأمین می کند، وابسته نیست ما این قضیه را قضیه شیء - مستقل، یا قضیه کلیه، خواهیم خواند. بنابراین نمی توان جمله‌های (۶) تا (۱۱) را تعبیری از قضایایی شخصیه دانست که درباره مشارالیه یا مدلول موضوع دستوری این جمله‌ها می باشند، بلکه قضیه تعبر شده به وسیله آنها لزوماً قضیه‌ای کلیه خواهد بود.

از دیدگاه راسل در صورتی که کسی ادای این جمله‌ها را تعبیر کننده قضایای شخصیه بداند، با مشکلاتی جدی مواجه می شود که نمی تواند آنها را حل کند. یکی از جدی ترین مشکلات، مشکل جمله‌هایی است که در محل موضوع دستوری آنها عبارتی قرار گرفته است که دارای مدلول و شیء موصوف نیست.^۱ مانند:

(۱۲) «پادشاه ایران عاقل است».

(۱۳) «سیمرغ در کوه قاف زندگی می کند».

(۱۴) «مربع مستدیر مستدیر است».

(۱۵) «رستم افراسیاب را کشت».

۴-۱- ماینونگ

یک نگرش نسبت به این گونه جمله‌ها، نگرش کسانی است که قلمروی وسیع از ماهیات و اشیاء را فرض نموده، تا اینکه بتوانند مشارالیه و مدلول اسامی خاص و

←

فقدان «ال» تعریف، و تنوین می باشد. در زبان فارسی از نشانه‌های توصیف نکره نکر «یک» در اول عبارت و نکر «ی» در آخر آن می باشد و از نشانه‌های نکره در آن می باشد.

۱. ما این مشکل را از این پس «مشکل معدومات» خواهیم نامید.

توصیفات معرفه مذکور در آن جمله‌ها قرار بگیرند و در نتیجه جزء و موضوع قضیه معبر واقع شوند. این نظریه‌ای است که هر چند راسل، در «اصول ریاضیات»، در سال ۱۹۰۳ به آن معتقد بود اما نمایندگان مشخص آن ماینونگ، در «پیرامون نظریه اشیاء» (ترجمه چیشلم، ۱۹۶۰) و مالی، در «پیرامون نظریه شیء مقدار» (۱۹۰۴)، هستند. از نظر ماینونگ قلمرو «اشیاء» فراتر و وسیع‌تر از قلمرو ماهیات موجود^۱ و ماهیات ثابت^۲ است. به اعتقاد وی نه فقط ماهیات موجود و ثابت «شیء» هستند، بلکه همچنین بسیاری از اشیاء چیستی‌هایی معدومند، که نه موجودند و نه ثابت، مانند سیمرخ و مربع مستدیر. از نظر ماینونگ هستی و نیستی شیء نیستند، جزء شیء هم نیستند، بلکه آنچه دارای هستی و نیستی است، از حیث هستی و نیستی، «شیئیتی»^۳ معین است (گراس من، ۱۲۰، ۱۱۷). شیئیات ماهیاتی هستند که جملات درباره آنها هستند و آنها را تعبیر می‌کنند (همو، ۹۵، ۹۶؛ لامبرت، ۱۵-۱۶). با توجه به این بیان، می‌توان «شیئیت» ماینونگ را ماهیتی شبیه «قضیه» راسلی دانست. از دیدگاه ماینونگ، سیمرخ و مربع مستدیر، از این جهت که شیئند، می‌توانند موضوع احکامی صادق یا کاذب قرار گیرند، و به همین اعتبار، جزء قضایایی (شیئیاتی) شخصیه قرار می‌گیرند که معبر جمله‌های مشتمل بر عبارات «سیمرخ» و «مربع مستدیر» هستند.

۱-۵- فرگه

فرگه در باب اسامی خاص و توصیفات معرفه دو موضع دارد. موضع اولیه وی در نظریه «حساب محمولات» او شکل گرفته است. اما موضع بعدی او، که در اینجا مورد گفتگوی ماست، پس از هنگامی که وی به کشف «مفهوم»^۴ و تمایز آن از «مصدق»^۵، نائل شد. از نظر فرگه نه تنها مفردات (اسامی خاص)، بلکه مرکبات (جملات) نیز، علاوه بر مصداق، دارای مفهوم هستند. مصداق عبارت آن چیزی است که عبارت بر آن دلالت دارد و مفهوم هم آن چیزی است که عبارت تعبیرکننده آن است و توسط آن بر مصداق دلالت دارد. مصداق داشتن اسم خاص به معنی آن است که آن اسم عنوان شیئی معین است. به اعتقاد او توصیفات معرفه نیز در معرفه اسامی خاص هستند، و بنابراین

1. existent

2. subsistent

3. objective

4. sinn (sense)

5. bedeutung (reference)

دارای احکام مترتب بر آنها هستند.

از نظر فرگه («دربارهٔ حس و اشاره»، 31) زبان دارای دو کاربرد است: ۱- «کاربرد معمولی»، ۲- «کاربرد اتفاقی»، همچنان که مفهوم و مصداق نیز بر دو قسمند: ۱- مفهوم و مصداق مستقیم، ۲- مفهوم و مصداق عارضی. در «کاربرد معمولی» از اسامی خاص، هدف گفتگو از (دربارهٔ) مصداق آنهاست، اما گاهی (در کاربرد اتفاقی) اتفاق می‌افتد که متکلم بخواهد دربارهٔ خود کلمات و یا مفهوم آنها سخن بگوید. در کاربرد معمولی اسامی خاص، در «تقدیر»^۱ گرفته می‌شود که آنها دارای مصداق و معنوی هستند.

مصداق در جمله‌ها، ارزش صدق (صدق یا کذب) آنهاست و مفهوم آنها، در صورت اظهاری^۲ بودن، یک «قضیه»^۳ است (فرگه، همان، 31-28). بنابراین قضیه، مفهوم جمله‌های اظهاری است که با ادای آن جمله‌ها تعبیر می‌شود. به عنوان مثال، هنگامی که اظهار شود «زهره ستارهٔ صبح است»، مفهوم آن، این قضیه است که زهره ستارهٔ صبح است و مصداق (ارزش) صدق آن است. در کاربرد معمولی جمله‌ها، و در نتیجه جمله‌های مشتمل بر اسامی خاص، همانند عبارات، قصد شخص گفتگو از مصداق (ارزش صدق) آنهاست، و این هنگامی رخ می‌دهد که از مصادیق اجزاء مؤلفهٔ جمله، و از جمله از (دربارهٔ) مصداق اسم خاص نیز سخن به میان آید. مراد از مفهوم، در این کاربرد، مفهوم شایع و مستقیم بوده که حکایت‌کنندهٔ مصداق است. در این کاربرد، اگر بعضی از اجزاء جمله با عبارات هم مصداق جایگزین شوند، در ارزش جمله و قضیهٔ معبر، تغییری حاصل نخواهد شد («اصل جانشینی»)^۴. اما در مواردی (در کاربرد اتفاقی) هدف متکلم از کاربرد جمله گفتگو از مصداق نیست، بلکه منظور او گفتگو از خود جمله و یا مفهوم آن است. در کاربرد اخیر نمی‌توان اصل جانشینی را اعمال کرد.

1. presuppose

2. assertive

۳. تعبیر فرگه از قضیه، «Gedanke» است که در زبان انگلیسی به «thought» ترجمه گردیده است. در زبان فارسی نیز بعضی آن را به «اندیشه» ترجمه کرده‌اند. با توجه به اینکه «اندیشه» رسانندهٔ مفهوم Gedanke نیست ما ترجیح داده‌ایم به جای آن از لفظ «قضیه» استفاده کنیم.

4. principle of substitutivity

نقل قول جمله‌ها و همچنین جمله‌های حاوی «گرایش قضیه‌ای^۱»، یعنی جملاتی که با عبارتی نظیر «او اعتقاد دارد که» و «من فکر می‌کنم که» شروع می‌شوند، و به طور کلی جمله‌هایی که مشتمل بر جمله‌هایی به عنوان عبارت پیرو باشند، مواردی از «کاربرد اتفاقی» هستند.

در این جملات می‌توان عبارت پیرو را با عبارات پیرو دیگری که دارای ارزشی (صدق یا کذب) متفاوت با آن عبارت هستند، جایگزین کرد، بدون اینکه در ارزش کل جمله تغییری حاصل شود (همان، 42-30).

در کاربرد معمولی اسم خاص در ضمن جمله‌ها همیشه در تقدیر گرفته شده است که مصداق اسم خاص وجود دارد. به عبارت دیگر در کاربرد معمولی، جمله‌های مشتمل بر اسامی خاص (در محل موضوع دستوری جمله) صدق جمله وجودیه «مصداق اسم خاص وجود دارد» در تقدیر گرفته شده است. اگر اسم خاص دارای مصداق نباشد، جمله وجودیه مقدر کاذب بوده و در نتیجه کل جمله (و قضیه معبر) نیز صادق یا کاذب (در مفهوم کاربرد مستقیم از صدق و کذب) نیست.

با بهره‌گیری از تمایز قضیه شخصی - کلیه، می‌توان گفت: از نظر فرگه، قضیه‌ای که توسط ادای جمله مشتمل بر اسامی خاص تعبیر می‌شود، قضیه شخصی است، زیرا تعیین این قضیه وابسته به وجود شیئی است که مصداق اسم خاص است و قضیه درباره آن می‌باشد. اما در کاربرد اتفاقی جملات مشتمل بر اسامی خاص، که جمله مشتمل بر اسم خاص فاقد مصداق نیز از آن نوع می‌باشد، جملات دارای مصداق مستقیم (ارزش صدق) و همچنین مفهوم مستقیم (قضیه) نیستند. در این جا مفهوم مستقیم اسم خاص به عنوان مصداق، و مفهوم غیر مستقیم آن، که حاکی از شیء معین به عنوان مصداق نیز نیست، جزء قضیه معبر قرار می‌گیرد. همچنین مفهوم مستقیم جمله به عنوان مصداق جمله، و مفهوم عارضی آن که حاکی از مصداق نیست و به مصداق اسم خاص نیز وابسته نیست، به عنوان مفهوم و قضیه معبر لحاظ می‌شود (فرگه «قضایا»، 38). بنابراین می‌توان گفت: از نظر فرگه، قضیه‌ای که توسط جمله ادا شده مشتمل بر اسامی خاص (و

توصیفات معرفه) فاقد مصداق تعبیر می‌شود، قضیه‌ای کلیه است. زیرا این قضیه دربارهٔ شیء (مصداق مستقیم اسم خاص) نمی‌باشد، و از همین رو تعین آن به وجود داشتن آن مصداق وابسته نیست.

۱-۶- راسل

بر طبق نظریهٔ واقع‌گرایانهٔ راسل پیرامون معنی، معنی در عبارات اشاره‌ای (اسامی خاص محض)، ماهیاتی (اشخاص و اشیاء معینی) است که این عبارات به ازای آنها وضع شده‌اند. اما توصیفات معرفه و اسامی خاص معمولی، که از جمله عبارات وصفی عنوانی هستند، هر چند دارای اجزایی هستند که آن اجزاء دارای معنی هستند، اما خود به تنهایی و مستقلاً دارای معنی نیستند. معنی در جمله‌ها قضیه‌ای است که جمله آن را تعبیر می‌کند. از نظر راسل، قضیهٔ تعبیر شده در ادای جمله‌های مشتمل بر عبارات اشاره‌ای (اسامی خاص محض) قضیهٔ شخصی است. اما قضیه‌ای که توسط ادای جمله‌های مشتمل بر توصیفات معرفه تعبیر می‌شود، قضیهٔ کلیه است. بنابراین اگر توصیفی معرفه، «the F»، با عبارتی معمولی ترکیب شود، جملهٔ ادا شدهٔ مشتمل بر آنها قضیه‌ای را تعبیر می‌کند که دربارهٔ و وابسته به وجود (ذات) موصوف با آن توصیف نیست، حتی اگر آن توصیف توسط شیئی یگانه تأمین شود. اگر توصیف معرفه‌ای فاقد (ذات) موصوف باشد و شیئی وجود نداشته باشد که متصف به وصف عنوانی موضوع شود، در هنگام ادای جملهٔ مشتمل بر آن توصیف به وسیلهٔ متکلم، باز هم قضیه‌ای متعین تعبیر می‌شود که وابسته و مشروط به وجود موصوف نیست.

زیرا بر طبق نظریهٔ راسل («دربارهٔ معنی داری»، 42-43، «توصیفات»، 42)، هر چند جمله‌هایی که مشتمل بر توصیفات معرفه هستند دارای معنی هستند و آن معنی هم قضیهٔ تعبیر شده توسط آنهاست و هر چند اجزاء این عبارات دارای معنی هستند و این معانی جزء قضیهٔ تعبیر شده باشد و قضیه دربارهٔ آن باشد.

به عبارت دیگر، از دیدگاه راسل، اگر «the F» توصیفی معرفه باشد و «G... است» عبارت معمولی (یک موضعی)، قضیهٔ تعبیر شده توسط ادایی از جملهٔ «G the F است» معادل و هم‌ارز با قضیه‌ای است که به وسیلهٔ ادای جملهٔ وجودیه پیچیدهٔ زیر تعبیر می‌شود.

«تنها و تنها یک F وجود دارد، و هر چیزی که F است G است».

راسل معتقد است از آنجا که توصیفات معرفه سور وجودی مرکب هستند، و نه عبارات اشاره‌ای محض مانند اسامی خاص منطقی، به سادگی می‌توان جملات مشتمل بر توصیفات معرفه فاقد موصوف را تحلیل کرد، بدون اینکه، مانند ماینونگ، به قلمروی از اشیاء معدوم معتقد بود. مطابق این نظریه هر چند ممکن است توصیفات در شکل دستوری جملات در محل موضوع قرار گیرند، اما در هنگام تحلیل منطقی آنها روشن می‌گردد که در حقیقت «صورت منطقی^۱» آن جمله‌ها در محل موضوع خود واجد این توصیفات نیست، بلکه در این هنگام آنها (توصیفات) تنها سور خواهند بود. بر طبق این بیان، صورت منطقی جمله «F the G است» چنین خواهد بود:

$$(\exists x)(fx \& (\forall y)(fy=y=x) \& Gx) \quad (\text{نیل، 34؛ سینزبوری، 98}).$$

بنابراین، اگر بتوان فرض نمود که عبارت «a»، که به عنوان عبارت اشاره‌ای لحاظ شده است، به چیزی اشاره نکند (فاقد شیء مشارالیه باشد) و علی‌رغم آن بتوان فرض کرد که جمله مشتمل بر «a» قضیه‌ای متعین را تعبیر کند، در این صورت، از نظر راسل، «a» نمی‌تواند عبارت اشاره‌ای محض باشد. در این هنگام جمله مشتمل بر آن، عبارت جمله‌ای پیچیده است که دیگر در محل موضوع منطقی خود دارای عبارتی نیست که حاکی از موضوع قضیه تعبیر شده توسط ادای آن جمله باشد.

از جمله نتایجی که راسل از این نظریه به دست می‌آورد آن است که اسامی خاص معمولی فاقد مسمی و مشارالیه، نظیر «سیمرغ»، «رستم» و مانند آنها، عبارت اشاره‌ای نیستند. از نظر وی، به این دلیل و به دلیل دیگری که در زیر ذکر آن خواهد آمد، اسامی خاص معمولی مساوق و در حکم توصیفات معرفه هستند.

راسل («دانش از طریق آشنایی...»، 21، «توصیفات»، 51-52) معتقد است که اسامی

خاص دارای دوگونه کاربرد هستند:

۱- «کاربرد مستقیم»، ۲- «کاربرد غیر مستقیم». هنگامی که اسمی به صورت مستقیم

به کار رود، هدف متکلم صرفاً عنوان قرار دادن آن، برای شیئی است که او می‌خواهد

درباره آن گفتگو کند. در این حالت اسم جزئی از واقعیت اظهار شده و یا جزئی از کذب آن، در صورت کاذب بودن اظهار، نیست، بلکه تنها جزء نمادین جمله‌ای است که ما با آن تصدیقمان را تعبیر می‌کنیم. به این اعتبار، تنها شخص یا شیء مورد گفتگو، یعنی معنای اسم، جزء قضیه معبر است. در این هنگام اسم را با اسم دیگری که دارای همان معنی باشد، جانشین کرد؛ بدون اینکه تغییری در قضیه تعبیر شده به وجود آید. به عبارت دیگر در هنگامی که اسامی خاص، در ضمن جملات، به صورت مستقیم به کار برده شوند، می‌توان آنها را با اسامی خاص هم معنایی (دارای مشارالیه واحد) که دارای همان کاربرد باشند، جانشین کرد؛ بدون اینکه در قضیه تعبیر شده و ارزش (صدق یا کذب) جمله، تغییری به وجود آید. اما در کاربرد غیر مستقیم اسم خاص، هدف عنوان قرار دادن آن برای شخص یا چیزی معین نیست، بلکه در این حالت اسم عنوان برای توصیفی از شخص یا شیء است. در این کاربرد، مثلاً «ارسطو» برای «کسی که شاگرد افلاطون است»، یا برای «کسی که «ارسطو» نامیده شده است» عنوان قرار گرفته است. در این گونه موارد اصل جانشینی هم اعمال شدنی نیست.

با توجه به این که از نظر راسل (همان، 54, 55)، «دانش از طریق...»، همانجا)، در کاربرد روزمره معمولاً اسامی خاص معمولی، مانند «حسن»، «علی» و «سقراط»، برای توصیفات از شخص معین عنوان قرار می‌گیرند، آنها در واقع توصیفات معرفه در لباس مبدل هستند. بنابراین به اعتقاد راسل (همان، 26) «توصیفات»، تنها برخی از عبارات، مانند «من»، «این» و «آن»، اسم خاص محض، یا اسم خاص منطقی، که عنوان برای شیء یا شخص معینی، به عنوان معنون یا معنای آنها هستند.

۷-۱- استراسون

بسیاری از تشکیکات و اعتراضاتی که بر نظریه توصیفات راسل وارد شده است، ریشه در مقاله «پیرامون اشاره» استراسون دارند. بر خلاف راسل، استراسون هم اسامی خاص معمولی و هم توصیفات معرفه را از جمله عبارات اشاره‌ای می‌داند، که می‌توانند در ضمن کاربرد و ادای جمله برای اشاره به شیء یا شخصی یکتا به کار روند. استراسون پیرامون توصیفات دارای دو نظریه است. او در نظر آغازین خود، که در مقاله‌های «پیرامون اشاره»، «پاسخی به آقای سلرز» و «مقدمه بر نظریه منطقی»، ارائه کرده است،

به طور کامل نظریه راسل را مردود دانسته است. اما در مقاله «اشارهٔ مشخصه و ارزش‌های صدق» (ضمن تخصیص و اصلاح نظریهٔ نخستین خود) با احتیاط و محافظه‌کارانه با آن برخورد می‌کند و در مواردی نظریهٔ راسل را واجد کارایی لازم می‌داند. ما در اینجا تنها به بیان نظریهٔ نخستین استراسون می‌پردازیم.

بر طبق نظریه استراسون («پیرامون اشاره»، 158) یک قضیه در صورتی صادق یا کاذب است که شخص در هنگام ادای جمله تعبیرکنندهٔ آن دربارهٔ چیزی گفتگو کند، و این هم در صورتی است که شخص توسط عبارت اشاره‌ای انحصاری در ضمن ادای جمله به شخص یا شیئی معین اشاره کند، در غیر این صورت قضیه صادق و یا کاذب نخواهد بود.

کسی که جملهٔ مشتمل بر عبارت اشاره‌ای انحصاری را ادا می‌کند، مانند جملهٔ «پادشاه فرانسه عاقل است»، در تقدیر می‌گیرد - و نه اینکه اظهار می‌کند - که شیء مشارالیه وجود دارد. در صورتی که قضیه مقدر، مثلاً این قضیه که پادشاه فرانسه وجود دارد، کاذب باشد، در این صورت خود قضیه، مثلاً این قضیه که پادشاه فرانسه عاقل است، نیز صادق و یا کاذب نخواهد بود (استراسون، «مقدمه بر نظریهٔ منطقی»، 175-213، «پاسخی به آقای سلرز»، 191-192).

استراسون به طور کامل توضیح نداده است که آیا در هنگام کاربرد جملهٔ مشتمل بر «عبارت اشاره‌ای ناکام^۱»، یا «عبارت اشاره‌ای فاقد مشارالیه»، قضیه‌ای تعبیر می‌شود که صادق یا کاذب نیست و یا اینکه در این حالت اصلاً قضیه‌ای تعبیر نمی‌شود.

شاید بتوان این ابهام را با قول وی به کاربرد دوگانهٔ زبان، و همچنین با بهره‌گیری از تمایز قضیه شخصی/کلیه، توضیح داد.

استراسون نیز، مانند فرگه و راسل، معتقد است زبان دارای دوگونه کاربرد است: ۱- «کاربرد اولی»^۲ - «کاربرد ثانوی»^۳. کاربرد اولی زبان هنگامی رخ می‌دهد که شخص توسط ادای جملهٔ مشتمل بر عبارت اشاره‌ای دربارهٔ چیزی گفتگو کند. تنها در این کاربرد است که با ادای جمله (اظهار و) قضیه‌ای صادق یا کاذب تعبیر می‌شود. در این حالت،

1. failed referring expression

2. primary use

3. secondary use

می‌توان گفت که قضیهٔ تعبیر شده دربارهٔ شخص یا شیء مورد گفتگو است. اما اگر متکلم با ادای جملهٔ حاوی عبارت اشاره‌ای دربارهٔ شخص یا چیزی گفتگو نکند، قضیه‌ای صادق یا کاذب تعبیر نخواهد شد، هر چند ممکن است شخص فکر کند و یا اعتقاد داشته باشد که چنین قضیه‌ای تعبیر شده است. این کاربرد از جمله موارد کاربرد ثانوی زبان است.

در مورد کاربرد عبارات نیز وضعیت به همین منوال است. اگر متکلم با کاربرد عبارت اشاره‌ای، در ضمن ادای یک جمله، در موقعیت‌هایی خاص، به شخص یا چیزی اشاره نکند، هر چند ممکن است به اشتباه فکر کند که کاربرد وی کاربرد اولی است، این کاربرد کاربرد ثانوی است. کاربرد عبارات در ضمن ادای جمله‌ها در هنگامی که وانمود به اشاره به چیزی شود و کاربرد جمله‌ها در هنگامی که تظاهر به بودن دربارهٔ چیزی شود، نیز از قبیل کاربرد ثانوی (و نادرست) زبان است (همو، «پیرامون اشاره»، 156-159, 162، «پاسخی به آقای سلرز»، 195, 202).

بنابراین از نظر استراسون («پیرامون اشاره»، 195, 202)، تعبیر لفظی پندار، تظاهر، گمان، فکر و اعتقاد به قضیهٔ تعبیر شده توسط هر یک از جمله‌هایی که دارای کاربرد اولی هستند، از موارد کاربرد ثانوی زبانند. از این مطلب می‌توان نتیجه گرفت که، از دیدگاه استراسون، هم چنانکه از دیدگاه فرگه و حتی راسل، کاربرد جملات حاوی گرایش‌های قضیه‌ای نظیر «او اعتقاد دارد که...» یا «من فکر می‌کنم که...»، از جمله موارد کاربرد ثانوی جمله‌اند.

با توجه به مطالب گفته شده و با بهره‌گیری از تمایز قضیه شخصی/کلیه، می‌توان گفت: از نظر استراسون، در کاربرد اولی جملهٔ ادا شدهٔ مشتمل بر عبارت اشاره‌ای، مانند «a» یا «the F»، قضیه‌ای که تعبیر می‌شود، قضیه‌ای شخصی‌ای است که دربارهٔ مشارالیه آن عبارت اشاره‌ای است. این قضیه به اعتبار اینکه دربارهٔ شیء مشارالیه و وابسته به آن می‌باشد، لزوماً صادق و یا کاذب خواهد بود.

اما در کاربرد ثانوی جملهٔ ادا شدهٔ مشتمل بر عبارت اشاره‌ای، که «اشارهٔ ناکام» نیز از اقسام آن می‌باشد، قضیه‌ای که تعبیر می‌شود قضیه‌ای کلیه‌ای است. این قضیه صادق یا کاذب (در مفهوم کاربرد اولی از «صادق» و «کاذب») نخواهد بود، زیرا شرط صادق یا

کاذب بودن (در مفهوم کاربرد اولی از آنها) این است که آن قضیه درباره چیزی باشد، که در اینجا منتفی است.

۸-۱- دنلان

تقریباً یک و نیم دهه پس از مقاله «پیرامون اشاره» استراسون، دنلان در مقاله مشهور و بسیار مؤثر خود، تحت عنوان «اشاره و توصیفات معرفه»، احتمالاً تحت تأثیر استراسون و راسل، میان دو گونه کاربرد توصیفات معرفه امتیاز قائل شد: ۱- «کاربرد اشاره‌ای^۱»، ۲- «کاربرد اسنادی^۲». تمایز دنلان بسیار مورد توجه قرار گرفت، به گونه‌ای که پس از او تقریباً هر کس که پیرامون توصیفات سخن رانده است، از تمایز دنلانی نیز گفتگو کرده است.

کاربرد اشاره‌ای دنلان چیزی نیست مگر «کاربرد مستقیم» راسل و «کاربرد اسنادی» او نیز تقریباً همان «کاربرد غیرمستقیم» راسل می‌باشد، با این تفاوت که کاربرد مستقیم/غیرمستقیم راسل پیرامون اسامی خاص مطرح شده بود، در حالی که کاربرد اشاره/اسنادی دنلان در مورد توصیفات معرفه ارائه گردیده است.

از نظر دنلان («اشاره و توصیفات معرفه»، 235-237)، در کاربرد اسنادی یک توصیف معرفه، در جملات اظهاری، متکلم می‌خواهد چیزی را درباره هر کس یا هر چیزی که چنین - و چنان است بیان کند، در حالی که در کاربرد اشاره‌ای توصیف معرفه، در یک اظهار، قصد متکلم قادر ساختن مخاطب یا مخاطبان برای تمیز و انتخاب شخص یا شیئی است که متکلم درباره آن گفتگو کرده و چیزی را درباره آن بیان داشته است.

در کاربرد اسنادی توصیف معرفه بالذات مورد قصد و نظر متکلم قرار گرفته است، به دلیل اینکه قصد متکلم اظهار چیزی درباره هر کس یا هر شیئی است که با آن توصیف متناسب است و آن را تأمین می‌کند. در حالی که در کاربرد اشاره‌ای، توصیف معرفه تنها ابزار و وسیله‌ای برای متوجه ساختن مخاطب به شخص یا شیئی معین است که او می‌خواهد درباره اش گفتگو کند.

در این کاربرد می‌توان هر اسم یا توصیف دیگری را که توانایی ایفای چنین نقشی را

1. rereferential use

2. attributive use

دارد. جانشین آن توصیف کرد؛ بدون اینکه در قضیه‌ای که توسط ادای جمله مشتمل بر آن عبارت تعبیر می‌شود تغییری رخ دهد (دنلان، همان، 237). برای توضیح کاربرد دوگانه توصیفات، به بیان و توضیح مثال مشهور دنلان، یعنی «قاتل اسمیت دیوانه است» می‌پردازیم. به نظر دنلان می‌توان این جمله را در دو حالت و وضعیت متفاوت ادا کرد: الف) حالت اول آن، مثلاً، در هنگامی است که فردی با جسد اسمیت که به طور وحشیانه‌ای به قتل رسیده است مواجه می‌شود. در این هنگام، به فرض اینکه اسمیت شخص بی‌آزار و محبوبی بوده باشد، وی ممکن است با تعجب بگوید: «قاتل اسمیت دیوانه است». در این حالت کاربرد شخص از توصیف معرفه «قاتل اسمیت» اسنادی است. ب) حالت دوم آن، مثلاً، در هنگامی است که آن فرد در دادگاه شاهد محاکمه‌شده جزو به اتهام قاتل اسمیت باشد و از آن شخص نیز در دادگاه رفتاری خشن و غیرعادی را مشاهده کند. در حالت اخیر کاربرد شخص از توصیف «قاتل اسمیت»، در ضمن اظهار جمله «قاتل اسمیت دیوانه است»، اشاره‌ای است (همانجا). در حالت دوم، که کاربرد شخص از توصیف اشاره‌ای است، می‌توان به جای عبارت «قاتل اسمیت»، «جونز» و یا هر اسم یا توصیف دیگری که بتواند مخاطب را در تمیز و تشخیص شخص مورد گفتگو یاری دهد قرار داد؛ بدون اینکه در صحت و درستی (ارزش صدق) قضیه تعبیر شده تغییری به وجود آید. در حالی که در حالت اول نمی‌توان «جونز» را جانشین توصیف معرفه مذکور نمود (همان، 245، 240).

در کاربرد اشاره‌ای توصیف معرفه، متکلم از (درباره) شخص یا شیئی معین در تقدیر می‌گیرد که او یا آن، با توصیف متناسب است. در صورتی که در کاربرد اسنادی متکلم در تقدیر می‌گیرد که شخص یا چیزی نامعین با توصیف متناسب است. هم چنین در هر دو کاربرد، متکلم دارای این اعتقاد است که شخص یا چیزی معین (در کاربرد اشاره‌ای)، یا شخص یا چیزی نامعین (در کاربرد اسنادی) با توصیف به کار برده شده متناسب است. در کاربرد اشاره‌ای توصیف معرفه «قاتل اسمیت»، در مثال فوق الذکر، متکلم از (درباره) شخص یا شیئی معین در تقدیر گرفته است (و دارای این اعتقاد درباره او است) که او، یعنی جونز، مرتکب قتل شده است. در صورتی که در کاربرد اسنادی در تقدیر گرفته شده است (و دارای این اعتقاد است) که شخصی نامعین مرتکب قتل شده است؛ به

عبارت دیگر در این حالت متکلم تنها در تقدیر گرفته است که قاتلی وجود دارد (همان، 241-239).

بنابراین هنگامی که توصیفی معرفه، مانند «قاتل اسمیت»، در ضمن ادای جمله‌ای اظهاری، مانند «قاتل اسمیت دیوانه است»، به صورت اشاره‌ای به کار رود، ممکن است قضیه تعبیر شده توسط آن جمله، صادق (یا کاذب) باشد، حتی اگر شیء مشارالیه با توصیف به کار برده شده متناسب نباشد، در صورتی که، مثلاً، اسمیت به قتل نرسیده باشد، بلکه خودکشی کرده باشد (همان، 243، 239-238).

تنها در صورت اشاره ناکام محض، یعنی در هنگامی که اصلاً هیچ شخص یا شیئی به عنوان مشارالیه وجود نداشته باشد که قضیه درباره آن باشد، می‌تواند گفت که توسط ادای جمله مشتمل بر توصیف کاربرد اشاره‌ای قضیه‌ای صادق (یا کاذب) تعبیر نشده است (همان: 242؛ همو، «سخن گفتن از هیچ»؛ 21-20).

همین وضعیت در مورد اسامی خاص، حتی اسامی خاص معمولی راسلی، نیز صادق است. به نظر دنلان (همان، 28، 20-19)، اسامی خاص نظیر «جونیز» از جمله عبارات اشاره‌ای هستند که در کاربرد آنها در ضمن ادای یک جمله متکلم از (درباره) یک شخص یا شیء معین در تقدیر گرفته است (و دارای اعتقادی درباره اوست) که او متصف به محمول می‌شود. در اینجا نیز قضیه تعبیر شده (درباره) شخص یا شیء مشارالیه توسط اسم خاص است. در اینجا نیز می‌توان به جای آن اسم، هر اسم یا عبارت اشاره‌ای دیگر، حتی توصیف معرفه کاربرد اشاره‌ای را که به آن مشارالیه اشاره می‌کند، قرار داد، بدون اینکه در ارزش صدق قضیه تعبیر شده تغییری حاصل شود.

همچنین در هنگامی که جمله مشتمل بر اسم خاص ناکام باشد، ادای آن جمله توسط متکلم تعبیرکننده قضیه‌ای صادق (و یا کاذب) نیست، هر چند که اگر شخص یا شیء مورد اشاره شخص یا شیئی غیر از مسمای اسم خاص به کار برده شده در آن جمله باشد، قضیه تعبیر شده می‌تواند صادق باشد (همان، 21-20).

در توصیفات معرفه کاربرد اسنادی نیز، در صورتی که چیزی با توصیف متناسب نباشد، قضیه‌ای که با ادای جمله مشتمل بر آن توصیف تعبیر می‌شود صادق (یا کاذب) نیست (دنلان، «اشاره و توصیف معین»؛ 243، 239-238).

در اینجا نیز با بهره‌گیری از تمایز قضیه شخصی/ کلیه می‌توان گفت، از دیدگاه دنلان، در هنگام ادای جملهٔ مشتمل بر اسم خاص (مانند «جونز») یا توصیف معرفهٔ کاربرد اشاره‌ای (مانند «قاتل اسمیت») قضیه‌ای شخصی تعبیر می‌شود. این قضیه دربارهٔ شیء یا شخص معینی است که توسط آن اسم یا توصیف مورد اشاره قرار گرفته است و از آن گفتگو شده است. این قضیه نمی‌توانست تعبیر شود و یا مورد اعتقاد قرار گیرد، اگر مشارالیه اسم خاص یا توصیف معرفه وجود نداشته باشد.

در صورتی که ادای جملهٔ مشتمل بر توصیف معرفهٔ کاربرد اسنادی، توسط متکلم، تعبیر کنندهٔ قضیه‌ای کلیه می‌باشد. این قضیه دربارهٔ شیء یا شخص معین نیست، بلکه دربارهٔ هر کس یا هر چیزی است که با توصیف معرفه متناسب باشد و آن را تأمین کند. بنابراین حتی اگر هیچ کس یا هیچ چیزی هم با توصیف معرفه متناسب نباشد، باز هم می‌تواند قضیه‌ای متعین تعبیر شود، هر چند که آن قضیه کاذب باشد.

۱-۹- نتیجه‌گیری

نظریات ذکر شده، که از جمله مهم‌ترین و برجسته‌ترین نظریات اسامی خاص و توصیفات معرفه هستند، به رغم وجود اختلافاتی با یکدیگر، در چند نکتهٔ مهم و اساسی مشترک هستند، که در اینجا به آنها می‌پردازیم.

۱- قضیه ماهیتی معنایی است که با ادای جمله‌ای اظهاری به وسیلهٔ متکلم، از آن تعبیر می‌شود.

۲- زبان دارای دو کاربرد است: ۱- کاربرد دربارهٔ (از)، ۲- کاربرد نه دربارهٔ (نه از). به نظر فرگه، راسل، استراسون و دنلان در یکی از کاربردها، مراد از کاربرد عبارتی در ضمن ادای جمله، گفتگو دربارهٔ (از) شیء یا شخصی معین است. در حالی که در کاربرد دیگری از عبارت، دربارهٔ (از) شیء یا شخصی خاص گفتگو نمی‌شود. ما کاربرد نخست را کاربرد دربارهٔ و کاربرد دوم را کاربرد نه دربارهٔ نامیده‌ایم.

۳- عبارتی که دارای کاربرد دربارهٔ است «عبارت اشاره‌ای» است و عبارتی که به صورت نه دربارهٔ به کار برده می‌شود «عبارت غیر اشاره‌ای» است.

۴- «عبارات اشاره‌ای» عباراتی هستند که صرفاً به عنوان ابزار و وسیله‌ای برای دلالت و اشاره به اشخاص یا اشیایی معین به کار برده می‌شوند.

۵- در هنگام ادای جملات مشتمل بر عبارات اشاره‌ای درباره‌ی (از) مشارالیه آنها گفتگو می‌شود، و قضیه‌ای نیز که توسط ادای این گونه جملات تعبیر می‌شود درباره‌ی (از) مشارالیه آن عبارت است.

۶- قضیه‌ای که با ادای جمله‌ی مشتمل بر عبارت اشاره‌ای، نظیر « $G a$ است»، تعبیر می‌شود، یعنی این قضیه که $G a$ است، قضیه‌ی شخصی است. این قضیه الف) درباره‌ی (از) مشارالیه عبارت اشاره‌ای، یعنی a است، همچنین ب) تعیین آن وابسته به تعیین وجود مشارالیه عبارت اشاره‌ای، یعنی a است. بنابراین اگر بتوان فرض کرد که عبارت اشاره‌ای فاقد مشارالیه باشد، یعنی بتوان فرض کرد که a وجود ندارد، چنین قضیه‌ای نمی‌توانست تعبیر شود و یا اینکه مورد اذعان و اعتقاد و یا هرگونه گرایش قضیه‌ای دیگر قرار گیرد. ج) می‌توان اصل جانشینی را در جمله‌ی معبر اعمال کرد، بدون اینکه به تعیین و یا حتی به ارزش صدق قضیه (یا جمله) خللی وارد شود.

۷- قضیه‌ای که با ادای جمله‌های مشتمل بر عبارات غیر اشاره‌ای تعبیر می‌شود، قضیه‌ای کلیه است. این قضیه هیچ یک از ویژگی‌های سه گانه قضیه شخصی را ندارد.

۸- جمله‌های حاوی گرایش‌های قضیه‌ای به صورت «او اعتقاد دارد که...» و «من فکر می‌کنم که...» تعبیرکننده‌ی قضایایی کلیه‌اند؛ هر چند در محل موضوع دستوری جمله‌ای که در موضع نقطه چین قرار می‌گیرد عبارت یا اشاره‌ای واقع شده باشد.

۲- گرایش‌های قضیه‌ای

۲-۱- طرح مسأله

در ضمن مباحث گذشته مکرر گفته شد که در هنگام ادای جمله مشتمل بر اسامی خاص و توصیفات معرفه توسط متکلم، مانند «زهرة ستاره صبح است»، قضیه‌ای (شخصیه) صادق یا کاذب تعبیر می‌شود، مانند این قضیه که زهرة ستاره صبح است. طبیعی و بجاست است اگر فکر کنیم که ادای این جمله در هنگام عطف به جمله‌ی دیگری نیز تعبیرکننده‌ی همان قضیه باشد. مثلاً هنگامی که جمله «زهرة ستاره صبح است» در ضمن جمله «آسمان پر ستاره است و زهرة ستاره صبح است»، ادا می‌شود به نظر می‌رسد که تعبیرکننده‌ی همان قضیه قبلی، با همان ارزش صدق، باشد. اما آیا هنگامی که

این جمله در ضمن جمله «حسن اعتقاد دارد که زهره ستاره صبح است» ادا می شود، تعبیر کننده همان قضیه، با همان ارزش صدق، است؟ به عبارت دیگر آیا قضیه تعبیر شده با ادای جمله «حسن اعتقاد دارد که زهره ستاره صبح است» عیناً همان قضیه ای است که با ادای جمله «زهره ستاره صبح است» تعبیر می شود؟

برای معلوم شدن پاسخ مورد نظر به دو سؤال فوق لازم است مقدماتی را ذکر کنیم. اما قبل از هر چیز به بررسی و تحلیل یک مثال می پردازیم.

(۱۶) الف. «حسن اعتقاد دارد که ستاره صبح همان زهره است».

ب. «ستاره صبح ستاره شب است».

ج. «حسن اعتقاد دارد که ستاره شب همان زهره است».

فرض کنیم که دو جمله (۱۶ الف) و (۱۶ ب)، هر کدام تعبیر کننده قضیه ای صادق باشند. در این صورت جایگزینی «ستاره شب» به جای «ستاره صبح»، در جمله (۱۶ الف)، در صورتی که حسن نداند ستاره صبح ستاره شب است، باعث تغییر در قضیه معبر و ارزش صدق آن می شود. بنابراین هر چند دو جمله ادا شده (۱۶ الف) و (۱۶ ب) تعبیر کننده قضایایی صادق هستند، اما این طور نیست که قضیه تعبیر شده توسط (۱۶ ج) صادق و هم ارز با قضیه تعبیر شده توسط جمله (۱۶ الف) باشد. به عبارت دیگر می توان گفت «ستاره صبح» در جمله (۱۶ الف) دال و اشاره کننده به ستاره شب نیست، هر چند که ستاره صبح ستاره شب است.

مثال فوق شاهی بر این مدعاست که اصل جانشینی و هم ارزی را نمی توان در متونی مانند متون فوق اعمال کرد. از همین جاست که بسیاری (چی یرچیا و مک کانل، 205-206؛ نیوتن اسمیت، 208؛ نیل، 127؛ گری لینگ، 33-35)، این گونه متون را متون «مفهومی»^۱ عباراتی که مشتمل بر «اعتقاد»، «علم»، «شک»، «فکر»، «دیدن»، «دانستن» و مانند آنها، هستند تعبیر کننده امور هستند که به «گرایش های قضیه ای» مشهور شده اند؛ به دلیل اینکه آنها تعبیری از گرایش هایی هستند که ممکن است یک شخص نسبت به یک قضیه داشته باشد (مارتینیچ، 349-350). بنابراین این قضیه که ستاره صبح

همان زهره است، می‌تواند متعلق علم، شک، فکر یا اعتقاد یک شخص قرار گیرد (همو).
350).

۲-۲- قضیه و ویژگی‌های آن

مفهوم قضیه در حوزه‌های مختلفی از منطق فلسفی، فلسفه زبان و معنی‌شناسی، داری نقش محوری است. همچنین این مفهوم نقش غیرقابل انکاری در نظریه‌اسامی خاص، نظریه‌توصیفات و نظریه‌گرایش‌های قضیه‌ای دارد. در ضمن مباحث گذشته تا اندازه‌ای ماهیت قضیه و برخی ویژگی‌های آن روشن گردید. ما در اینجا به بیان ویژگی‌های اصلی آن، تا آنجا که به بحث حاضر مربوط می‌شود، می‌پردازیم.

۱- «قضیه» چیزی است که در هنگام ادای جمله از آن گفتگو می‌شود. هنگامی که شخصی فارسی زبان بگوید «برف سفید است» و شخص دیگر انگلیسی‌زبانی نیز جمله «Snow is white» را ادا نماید. هر چند که آن دو نفر الفاظ و عباراتی مختلف را به کار برده‌اند، اما به مفهومی، هر دو یک چیز را اظهار کرده‌اند. این چیز واحد «قضیه» است؛ یعنی این قضیه که برف سفید است (سالمن و سوآمز، 1؛ انگل، 16).

۲- قضیه «محتوای معنایی»^۱ جمله‌های اخباری^۲ است (همانجا؛ ریچارد، 170؛ سوآمز، 204, 228, 232؛ سالمن، 240). به بیان دیگر «قضیه» معنای تعبیر شده در ادای جمله‌های اخباری است (انگل، همانجا، گری لینگ، 25؛ نیل، 15, 5).

۳- قضیه آن چیزی است که فی‌نفسه قابل صدق و کذب است. به عبارت دیگر صدق و کذب اولاً و بالذات وصف قضایای معبر است، و به واسطه آن عارض جمله‌های معبر می‌شود (انگل، 15؛ گری لینگ، همانجا، سالمن و سوآمز، همانجا؛ ریچارد، 171؛ سوآمز، 198-200).

۴- قضیه محتوی، یا شیء موضوع، گرایش‌های قضیه‌ای است. قضایا اموری هستند که ما نسبت به آنها گرایش‌های متعددی، نظیر آرزو، شک، فکر، حکم و اعتقاد، پیدا می‌کنیم. بنابراین هنگامی که گفته می‌شود «من آرزو دارم که P» یا «حسن اعتقاد دارد که P»، P قضیه‌ای است که متعلق گرایش من و حسن قرار گرفته است. ویژگی اخیر قضیه،

مورد تأیید و تصدیق بسیاری از فیلسوفان، نظیر راسل، فرگه، چرچ، سالمن، سوامز، پری، ریچارد، کمپ و بوتنام واقع شده است. در این قسمت تأکید ما بر همین ویژگی است.

۲-۳- گرایش قضیه‌ای de dicto/de re

یک جمله که مشتمل بر عبارت گرایش قضیه‌ای است de dicto خوانده می‌شود، اگر عامل گرایش قضیه‌ای بیرون از دامنه سور باشد؛ اگر عامل گرایشی درون دامنه سور قرار گیرد، de re خوانده می‌شود. (انگل، 313؛ پری، «مشکل...»، 92-90؛ ریچارد، 194؛ کواین، «کمیت سنجان...»، 354 «پیگیری حقیقت»، 70). به عبارت دیگر، جملات حاوی افعال گرایش قضیه‌ای de re هستند، اگر دامنه سور آن جمله فراخ^۱ باشد و de dicto می‌باشند، اگر دامنه سور آن جمله تنگ^۲ باشد (نیل، 142-145، 120-123). برای توضیح این تمایز به ذکر و بررسی چند مثال می‌پردازیم.

(۱۷) «احمد اعتقاد دارد که کسی جاسوس است».

(۱۸) «حسین اعتقاد دارد که نویسنده بوستان شاعر است».

(۱۹) «حسین اعتقاد دارد که سعدی شاعر است».

به حسب اینکه جمله (۱۷) دارای ابهام دامنه‌ای، در سور وجودی، است می‌توان آن را به دو صورت de re یا de dicto، قرائت کرد (کواین، «کمیت سنجان»، 354 «پیگیری حقیقت»، 70؛ نیل، 142-143، 120، 123؛ چی یرچیا و مک کانل، 243-244):

(۱۷ الف). $(\exists x)$ (احمد اعتقاد دارد x جاسوس است).^۳

(۱۷ ب). احمد اعتقاد دارد که $(\exists x)$ (x جاسوس است).^۴

به موجب قرائت (۱۷ الف)، که قرائت de re از جمله (۱۷) است و در آن فعل

1. wide

2. narrow

۳. مطابق رسم الخط فارسی از راست خوانده شود: « x (کسی) وجود دارد که احمد اعتقاد دارد x (او) جاسوس است». و یا اینکه خوانده شود: «کسی وجود دارد که احمد درباره او اعتقاد دارد او جاسوس است».

۴. بر طبق همان رسم الخط خوانده شود: «احمد اعتقاد دارد که x ای (کسی) وجود دارد که آن x (کسی) جاسوس است».

گرایشی در دامنه سور وجودی است، شخصی وجود دارد که احمد درباره (از) او اعتقاد دارد که وی جاسوس است. اما مطابق قرائت (۱۷ ب)، که قرائت de dicto از جمله (۱۷) است و در آن سور وجودی در دامنه فعل و عامل^۱ گرایشی است، ضرورتی برای اینکه کسی وجود داشته باشد که آن فرد جاسوس باشد وجود ندارد. زیرا چه بسا احمد به اشتباه دارای آن اعتقاد باشد (کمپ، ۵۹؛ چی یرچیا و مک کانل، ۲۴۳). قضیه‌ای که در حالت اول احمد به آن اعتقاد دارد مستقیماً درباره کسی است که احمد، درباره آن، اعتقاد دارد که او جاسوس است. اما در حالت دوم، قضیه‌ای که مورد اعتقاد احمد قرار گرفته است درباره کسی نیست (همانجا).

جمله (۱۸) را نیز می‌توان با توجه به تمایز de dicto/de re به دو صورت قرائت نمود:

(۱۸ الف) «درباره نویسنده بوستان، حسین اعتقاد دارد که او شاعر است».

(۱۸ ب) «حسین اعتقاد دارد که نویسنده بوستان شاعر است».

بر طبق (۱۸ الف) یک شخص معین وجود دارد، مثلاً سعدی، که حسین درباره (از) او اعتقاد دارد که او شاعر است. در صورتی که مطابق (۱۸ ب)، ضرورتی برای وجود شخص خاصی که مورد اعتقاد حسین قرار گرفته باشد نیست، بلکه به فرض وجود نیز هر کسی که بوستان را نوشته باشد، ولو شخصی غیر از سعدی، می‌تواند مورد اعتقاد حسین قرار گرفته باشد (همانجا؛ چی یرچیا و مک کانل، ۲۴۴-۲۴۶). وضعیت فوق درباره جمله (۱۹) نیز صادق است. مطابق قرائت de re از (۱۹)، یعنی (۱۹ الف)، اعتقاد حسین مستقیماً درباره سعدی است، در حالی که به موجب قرائت de dicto یعنی (۱۹ ب)، این اعتقاد درباره سعدی نیست. در این حالت، هم چنانکه در مورد (۱۸ ب)، چون شخص مورد اعتقاد در دامنه اعتقاد قرار گرفته است، ممکن است وی دچار توهم شده باشد و به اشتباه واجد آن اعتقاد شده باشد^۲ (چی یرچیا و مک کانل، ۵۹).

1. operator

۲. راسل نیز، علی‌رغم اینکه کاربرد توصیفات معرفه در ضمن ادای جمله‌ای مشتمل بر آنها را کاربرد نه درباره می‌داند، و از این رو جملات مشتمل بر آنها را تعبیرکننده قضیه کلیه می‌داند، در مثال مشهور خود



بنابراین به تصدیق و اذعان بسیاری از فیلسوفان (چی یرچیا و مک کانل؛ 244؛ کمپ، 59؛ ریچارد، 195، 187؛ پری، «افراد...»، 186-187؛ سالمن، «انعکاسی»، 247؛ سوآمز، 225، 223؛ سینزبوری، 63-64، 29-31)، (۱۸ الف) و (۱۹ الف)، که قرائت de re از متون حاوی گرایش‌های قضیه‌ای می‌باشند، تعابیری از اعتقاد به قضایایی شخصی هستند که درباره شیء یا شخصی خاصی می‌باشند. آن شیء یا شخص خاص همان شیء یا شخصی است که مدلول و مشارالی عبارتی (اشاره‌ای) است که بیرون از دامنه فعل گرایشی واقع شده است. و این به آن معنی است که اعتقاد de re درباره همان شیء یا شخصی می‌باشد که قضیه نیز درباره آن است. (۱۸ ب) و (۱۹ ب) نیز، که قرائت de dicto از جملات حاوی گرایش‌های قضیه‌ای هستند، تعابیری از اعتقاد به قضایایی کلیه‌اند. در این اعتقاد ضرورتی ندارد، شخصی که مورد اعتقاد حسین قرار گرفته است وجود داشته باشد.

۲-۴- اصل جانشینی و متون مصداقی / مفهومی

هر گاه عبارتی در متن غیر مصداقی، یا مفهومی، قرار گیرد به نحوی که بتوان آن عبارت در دامنه عامل غیر مصداقی، یا مفهومی، واقع شده است، یعنی اینکه دامنه آن «تنگ» باشد، آن عبارت، عبارتی «مفهومی» خواهد بود (نیل، 154، 126-125، 104).
بر خلاف هنگامی که آن عبارت بیرون از دامنه عامل مفهومی قرار گیرد (یعنی دامنه آن «فراخ» باشد)، که در این هنگام «مصداقی» است. به عبارت دیگر عامل O «مصداقی» است اگر و تنها اگر ارزش صدق (\emptyset) تنها به ارزش صدق جمله \emptyset درون آن (و در

←

(«درباره معنا»، 52)، به صراحت گفته است که وقوع توصیف معرفه «نویسنده و یورلی» در دامنه فراخ خود (به صورت de re)، در ضمن جمله «جرج پنجم می‌خواست بداند آیا اسکات نویسنده و یورلی است»، درباره شخصی معین می‌باشد. زیرا به نظر وی در این حالت جمله فوق می‌تواند این گونه تعبیر شود که: «درباره مردی که در واقع و یورلی را نوشته است، جرج پنجم می‌خواست بداند آیا او اسکات است.» درست مثل هنگامی که جرج پنجم اسکات را از فاصله دور ببیند و پرسد «آیا آن اسکات است؟». به نظر این جانب این بیان راسل از نحوه وقوع توصیف معرفه، به صورت de re، در متون حاوی گرایش‌های قضیه‌ای با نظریه توصیفات او، که بر طبق آن توصیفات معرفه عبارات وصفی عنوانی (سور) هستند، ناسازگار و متعارض است.

نتیجه به ارزش صدق عباراتی که مشتمل بر آنهاست) وابسته باشد (همان، 126، 12). عامل جمله‌ای نیز «مفهومی» است، در صورتی که ارزش صدق جمله (\emptyset) به ارزش صدق جمله \emptyset درون آن (و در نتیجه به ارزش صدق عباراتی که \emptyset مشتمل بر آنهاست) وابسته نباشد (همان، 127). برای توضیح بیشتر به بررسی مثالی دیگر می‌پردازیم.

(۲۰) الف. «احمد اعتقاد دارد که حسین تشنه است».

ب. «درباره حسین، احمد اعتقاد دارد که او تشنه است».

صادق یا کاذب بودن جمله (۲۰ الف) به ارزش صدق جمله درون آن، یعنی «حسین تشنه است»، وابسته نیست. زیرا احمد ممکن است اعتقاد داشته باشد که حسین تشنه است، خواه اینکه حسین در واقع تشنه باشد یا نباشد (و یا اینکه مدلول و مشارالیه داشته باشد یا نداشته باشد نک: چی یرچیا و مک کانل، 205). در صورتی که صادق یا کاذب بودن جمله (۲۰ ب) به صادق یا کاذب بودن جمله درون آن، مخصوصاً به ارزش (مدلول و مشارالیه) عبارت (اشاره‌ای) بیرون از دامنه عامل مفهومی، وابسته است (همان، 245). بنابراین در متون گرایش *de re* می‌توان عبارت هم مصداق را (عباراتی را که دارای ارزش صدق یکسان هستند، یعنی دارای مدلول و مشارالیه واحد هستند) تغییر داد، بدون اینکه تغییری در ارزش صدق آن متون به وجود آید (اصل جانشینی). در صورتی که در متون گرایشی *de dicto*، نمی‌توان جانشینی را اعمال نمود و در عین حال ارزش صدق آنها نیز ثابت باقی بماند.

به بیان دیگر، می‌توان گفت متون *de re*، مانند (۱۸ الف) و (۱۹ الف)، متون مصداقی هستند، در حالی که متون *de dicto*، مانند (۱۸ ب) و (۱۹ ب)، متون مفهومی می‌باشند.

۲-۵ - نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب ذکر شده می‌توان به نتایجی مهم پیرامون متون حاوی گرایش‌های قضیه‌ای *de re* و *de dicto* دست یافت، که در زیر به آنها اشاره می‌کنیم.

۱- متون (جمله‌های) حاوی گرایش‌های قضیه‌ای *de re*، بر خلاف متون (جمله‌های) حاوی گرایش‌های قضیه‌ای *de dicto*، درباره (از) شیء یا شخصی معین هستند که متعلق گرایشی خاص، مثلاً اعتقاد، قرار گرفته است.

۲- هر گاه عبارتی مفرد، نظیر اسامی معرفه (مانند اسم خاص و توصیف معرفه)، در جمله حاوی گرایش قضیه‌ای بیرون از دامنه عامل گرایشی قرار گیرد، یعنی آن جمله *de re* باشد بر خلاف هنگامی که آن عبارت در دامنه عامل گرایش واقع شود، آن عبارت عبارتی اشاره‌ای خواهد بود. زیرا در هنگام ادای آن جمله درباره (از) شیء یا شخصی گفتگو می‌شود که مدلول آن عبارت (اسم معرفه) می‌باشد.

۳- قضیه‌ای که شیء موضوع و محتوای (جملات حاوی) گرایش‌های قضیه‌ای *de re* (مشمول بر اسامی معرفه) می‌باشد، قضیه شخصی است، که درباره شیء یا شخص می‌باشد که مدلول و مشارالیه اسم معرفه‌ای است که بیرون از دامنه عامل (فعل) گرایش قرار گرفته است. در حالی که قضیه‌ای که متعلق و محتوای (جملات حاوی) گرایش‌های قضیه‌ای *de dicto* (مشمول بر اسامی معرفه) واقع شده است قضیه کلیه می‌باشد.

۴- میان اشیاء و اشخاص موضوع گرایش‌های قضیه‌ای *de re*، که این گرایش‌ها درباره آنها هستند، و اشیاء و اشخاصی که قضایای شخصی متناظر درباره آنها هستند، این همانی وجود دارد. بنابراین قضیه‌ای که متعلق گرایش قضیه‌ای *de re* می‌باشد با قضیه معبر شخصی متناظر با آن معادل می‌باشد.

۵- متون و جملات حاوی گرایش‌های قضیه‌ای *de re* مصداقی هستند، در حالی که متون و جملات مشتمل بر گرایش‌های قضیه‌ای *de dicto* مفهومی می‌باشند.

۶- در جملات حاوی گرایش‌های قضیه‌ای *de re*، بر خلاف متون *de dicto*، می‌توان اصل جانیشینی را اعمال نمود.

۳- نظریه مختار

۱-۳- اشاره‌ای مقدماتی

اگر به نتایجی که از دو بخش گذشته، در دو قسمت ۱-۹ و ۲-۵، به دست آمد نگاه کنیم متوجه می‌شویم که این نتایج عمدتاً با هم دیگر یکسان و همانندند. یکسانی و همانندی این نتایج با یک دیگر امری اتفاقی نیست، بلکه نشان دهنده ترابط، تناسب و تلازم میان دو نظریه اسامی خاص - توصیفات معرفه و نظریه گرایش‌های قضیه‌ای است. بنابراین برای اینکه در باب اسامی خاص - توصیفات معرفه به نظریه‌ای با کفایت، و

در عین حال توانمند برای حل معماها و مشکلات مربوط به آنها نائل شویم، لازم است که در عین حال پیرامون گرایش‌های قضیه‌ای نیز به رأی و نظری رسیده باشیم؛ رأی و نظری که بتواند از عهده حل مشکلات و معضلات مربوط به این متون نیز برآید.

در این صورت چاره جویی برای مشکل معدومات، که معضل اساسی نظریه‌اسامی خاص - توصیفات معرفه است، با یافتن راه حل مشکل جانشینی، که معمایی جدی در نظریه‌گرایش‌های قضیه‌ای است، کاملاً درگیر و مرتبط می‌باشد.

نظریه‌ای که ما در اینجا برای اسامی خاص - توصیفات معرفه ارائه داده‌ایم، افزون بر آن که بر وجوه مشترک سایر نظریات مطروحه پیرامون اسامی خاص - توصیفات معرفه مبتنی است، به ملازمه مذکور نیز متفطن بوده و به آن وفادار مانده است. این نظریه از یک سو، به اسامی خاص - توصیفات معرفه و مشکل اصلی آنها، یعنی مشکل معدومات، عنایت داشته است و از سوی دیگر نیز گرایش‌های قضیه‌ای و مشکل جدی آنها، یعنی مشکل جانشینی، را مورد توجه قرار داده است.

۲-۳- نظریه مختار

بر اساس نتایج به دست آمده در ۱-۹ و ۲-۵ می‌توان گفت: هنگامی که توسط متکلم جمله‌ای اخباری مشتمل بر اسم خاص یا توصیف معرفه، مثلاً جمله «P»، ادا می‌شود، قضیه‌ای تعبیر می‌شود، مثلاً این قضیه که P، که معادل (هم ارز) با قضیه‌ای است که با ادای جمله‌گرایشی مشتمل بر آن اسم خاص یا توصیف معرفه، مثلاً «او اعتقاد دارد که P»، تعبیر می‌شود. به عبارت دقیق‌تر، هنگامی که متکلم با ادای جمله‌اخباری مشتمل بر اسم خاص یا توصیف معرفه (دارای مشارالیه)، نظیر (آقای) «محمد خاتمی رئیس جمهور ایران است»، درباره‌ی شیء یا شخص مشارالیه گفتگو کند قضیه‌ای (شخصیه) تعبیر می‌شود که هم ارز و معادل با قضیه‌ای de re است که توسط جمله‌حاوی فعل (عامل) گرایش قضیه‌ای de re مشتمل بر آن اسم خاص یا توصیف معرفه، نظیر «درباره (آقای) محمد خاتمی، او اعتقاد دارد که وی رئیس جمهور ایران است»، تعبیر می‌شود. در این گونه متون اسم خاص و توصیف معرفه ضرورتاً دارای مدلول و مشارالیه هستند و اصل «جانشینی» نیز اعمال شدنی است.

اما هنگامی که متکلم با ادای جمله‌اخباری مشتمل بر اسم خاص یا توصیف معرفه

دربارهٔ شیء یا شخصی معین گفتگو نکند (نه دربارهٔ شیء یا شخص معین گفتگو کند)، مانند «پادشاه ایران عاقل است»، در این هنگام قضیه‌ای کلیه تعبیر می‌شود که معادل (هم ارز) با قضیه‌ای *de dicto* است که در جملهٔ حاوی فعل (عامل) گرایش قضیه‌ای *de dicto* مشتمل بر آن اسم یا توصیف، نظیر «او اعتقاد دارد که پادشاه ایران عاقل است»، تعبیر می‌شود. در این حالت اسم خاص یا توصیف معرفه ضرورتاً دارای مدلول و مشارالیه نمی‌باشد، بلکه چه بسا، مانند مثال ذکر شده، فاقد شیء یا شخص مشارالیه باشد. در کلیهٔ مواردی که جملات ادا شده مشتمل بر اسامی و توصیفات هستند که به چیزی اشاره نمی‌کنند (فاقد مسمی و موصوف مشارالیه هستند) این حالت صدق می‌کند. هم چنین بر اساس مطالبی که در قسمت ۱-۹ و ۲-۵ خواندیم، نمی‌توان اصل جانشینی را در این گونه متون اعمال نمود.

آشکار است که بر طبق نظریهٔ مختار، در کاربرد دوم، یعنی کاربرد نه دربارهٔ، هیچ کدام از دو مشکل، یعنی مشکل معدومات و مشکل جانشینی، مورد پیدا نمی‌کنند و موضوعاً مرتفع می‌باشند. به عبارت دیگر، به موجب این نظریه، نه فقط مشکل معدومات قابل حل است بلکه اصل مشکل جانشینی نیز در جملات و متون گرایش *de dicto* بر طرف می‌شود. زیرا در این گونه جملات می‌توان اسامی یا توصیفات را (در دامنهٔ عامل گرایشی) قرار داد که هر چند دارای مدلول و مشارالیه نیستند اما با ادای جملهٔ مشتمل بر آنها قضیهٔ (کلیه‌ای) متعین و صادق یا کاذب، تعبیر شود. همچنین به دلیل اینکه تعین و یا صادق یا کاذب بودن قضیه‌ای که با ادای این گونه جمله‌ها تعبیر می‌شود وابسته به مدلول یا ارزش اسم یا توصیف به کار رفته در آنها نمی‌باشد، اصل مشکل جانشینی نیز در آنها موضوعاً منتفی می‌باشد.

کتابشناسی

Anderson, C.A and Owens, J. *Propositional Attitudes ,the Role Content in Logic, Language, and Mind*, Center for the of Study of Language and Information, 1990.

Chierchia, G. and Mc Connell-Ginet, S. 1990, *Meaning and Grammar ,an Introduction to Semantics*, The MIT

- Press,1990.
- Church, A. 1954, Intensional Isomorphism and Identity of Belief, [in Salmon and S.Soames (eds.), 1988].
- Donnellan, K., Refernce and Definite Descriptions, *Philosophical Review* [in A.P. Martinich (ed.), 1990].
- Donnellan, K., Speaking of Nothing, *Philosophical Review*, 83/1974.
- Engel, P., *The Norm of Truth*, Harvester Wheatsheaf,1991.
- Frege, G., On Sense and Reference, [in A.W.Moore (ed.)], 1892.
- Frege, A.C. *An Inroduction to philosophical logic*, Duckworth,1990.
- Grossmann, R. *Meinong*, Routledge & Kegan Paul, 1974.
- Kamp, H. Prolegomena to a Structural Account of Belief and Other Attitudes, [in C.A.Andreson and J.Owens (eds.),1990].
- Kaplan, D. Dthat, [in A.p.Martinich (ed.),1990].
- Klemke, E.D. 1971, *Essays on Bertrand Russell*, University of Illinois Press, 1971.
- Lambert, Karel. *Meinong and the Principle of Independence*, Cambridge University Press, 1983.
- Mally, E. Zur Gegenstandsthorie des Messens (on the Object Theory of Measurement), [in A. Meinog (ed.) *Untersuchungen zur Gegenstandstheorie und psychologie*, Barth, leipzig, 1904].
- Marthinich. A.P. 1990, *The Philosophy of Language* (ed.), Oxford ,1990.

- Meinong, Alexius. *On the Theory of Objects*, English translation by I.Levi, D.B. Terrell. and R.M Chisholm of "Uber Gegenadstheorie", [in R.M.Chisholm (ed.), New York, 1960].
- Neale, S. *Descriptions*, MIT Press, Cambridge, Ma, 1990.
- Newton-smith, W.H.1991, *Logic: an Introductory Course*, Routledge, London, 1991.
- Perry, J. The Problem of the Essential Indexical, [in N.Salmon and S.Soames (eds.), 1988].
- Perry, J. Individuals in Informational and Intentional Content, [in E.Villanueva (ed.), 1990].
- Putnam,H. 1954, Synonymy and the Analysis of Belief Sentences, [in N.Solmon and S.Soames(eds.), 1988].
- Quine, W.V.1956, Quantifiers and Propositional Attitudes, [in A.P Martinich (ed.), 1990].
- Quine, W.V.1992, *Pursuit of Truth*, Harvard University Press.
- Richard,M. Direct Reference and Ascriptions of Belief, [in N.Salmon and S. Soames (eds.), 1988].
- Russell, Bertrand, *The Principles of Mathematics*, London, 1937.
- Russell, Bertrand, On Denotiong, *Mind*, 14, [in R.C.March], 1905.
- Russell, Bertrand, 1910-1911, Knowledge by Acquaintance and Knowledge by Description, [in N. Salmon and S.Soames (eds.), 1988].
- Russell, Bertrand, Descriptions, [in A.W.Moore (ed.)], 1919.
- Sainsbury, R.M. *Russell*, Routledge & Kegan Paul,1985.
- Solmon, N. Reflexivity, [in N.Salmon and S.Soames (eds.), 1988].

- Salmon, N.A Millian Heir Rejects the Wages of Sinn, [in C.A. Anderson and J.Owens (eds.), 1990].
- Salmon, N and S.Soames (eds.), 1988, *Propositions and Attitudes*, Oxford University Press.
- Soames, S. Direct Reference, Propositional Attitudes, and Semantic Content, [in N. Salmon and S. Soames (eds.), 1988].
- Strawson, P.F. On Referring, *Mind* 59.[Reprinted in E.D. Klemke (ed.). 1971].
- Strawson, P.F. *Introduction to Logical Theory*, London, Methuen,1952.
- Strawson,P.F. A Reply to Mr. Sellars, *Phiosophical Review*, 63, [in E.D Klemke (ed.), 1971].
- Strowson, P.F. Identifying Reference and Truth-Values, *Theoria*, 30, [Reprinted in E.D.Klemke(ed.), 1971].
- Villanueva, E. *Information, Semantics & Epristemology*, Basil Blackwell,1990.